



ابتکار امام در ناکارآمدسازی ساختار نظام سلطه

محمد رضا اشکوری

مقدمه

از جمله موضوعاتی که برای فهم انقلاب اسلامی، کارآمدی و چالش‌های مقابل آن باید مورد ملاحظه و بررسی قرار گیرد، زمانه انقلاب اسلامی است. نوشتار زیر به صورت مختصر به این موضوع پرداخته است.

زمانه انقلاب اسلامی، زمانه سیطره استکبار جهانی بر کل جهان

وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم، موجب افول قدرت اروپا و انتقال مرکز ثقل قدرت جهان از اروپا به آمریکا گردید. پایان جنگ جهانی دوم مصادف با آغاز شکل‌گیری نظام دو قطبی بین‌المللی و ظهور دو ابرقدرت جدید یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بود. این تغییر و تحول جهانی به دگرگونی روابط کشورهای اروپایی با مستعمرات خود انجامید. جابه‌جایی قدرت، افزایش حس ناسیونالیستی و آزادی‌خواهی، شکل‌گیری حرکات‌های استقلال‌طلبانه و نهضت‌های ملی در مستعمرات، استعمارگران را بر آن داشت تا سیاست خود را در برخورد با مستعمرات تغییر دهند و از طریق عوامل و دست‌نشانندگان خود و با اطمینان از وابستگی کامل حاکمان و پادشاهان، اهداف استعماری خود را دنبال نمایند. آن‌ها گرچه در ظاهر، با اعلام استقلال مستعمرات موافقت می‌نمودند و حتی کمک‌های مالی هم به منظور توسعه و آبادانی مستعمرات انجام می‌دادند، ولی این اقدامات صرفاً پوششی بود تا به شکل جدید و به آسانی بتوانند به صورت غیرمستقیم، ذخایر نفتی و معادن و دیگر ثروت‌های ملی کشورها را غارت کنند.

دلیل دیگر این اتفاق، روی آوردن کشورهای آسیایی و آفریقایی به جنبش‌های آزادی‌خواهانه و بیداری شرق بود. از مقدمات این جنبش‌ها، جنبش عدالت‌خواهانه در کشور ما بود که به مشروطه تبدیل شد. البته

جنبش‌های دیگری هم پیش می‌آمدند که بعضی از آن‌ها ساخته دست خود استعمار بودند. آن‌ها برای فریب مردم، در ظاهر شعارهای ضد استعماری سر می‌دادند اما در باطن هدفشان تقویت استعمار بود که از این نمونه جنبش کمالیست‌ها یا همان طرفداران آتاتورک در ترکیه را می‌توان مثال زد؛ و یا در ایران می‌توان به انقلاب مشروطیت اشاره کرد که با تلاش روشنفکران غرب‌گرا از مسیر خودش منحرف شد و به سود استعمار تمام شد. اما به هر حال، این خیزش‌ها و اعتراضات همچنان پابرجا بودند تا این که استعمار به نقطه‌ای رسید که دیگر نمی‌توانست از طریق حضور مستقیم، خشن و تحت سلطه قرار دادن کشورهای، آن‌ها را اداره کند لذا استراتژی خود را تغییر و به شیوه‌های دیگر روی آورد.

دلیل دیگر نیز این بود که خود کشورهای استعمارگر هم ادامه سلطه به شیوه سنتی را دیگر به صرفه نمی‌دانستند چرا که برایشان از نظر اقتصادی هزینه‌بر بود لذا جریان سرمایه‌داری به سمت انحصاری شدن رفت؛ یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری انحصاری این بود که موجب محوریت پیدا کردن سرمایه می‌شد؛ یعنی استعمارگران، سرمایه را از کشورهای امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه می‌فرستادند که با این کار و با بهره‌گیری از نیروی کار ارزان و با استفاده از منابع کشورهای تحت سلطه، به سرمایه‌های چند برابر دست می‌افتند.

به هر حال، از نظر غربی‌ها، برای استعمار جوامع لازم بود ساختارهای سنتی را از بین ببرند و کشورها را وارد فاز مدرنیته کنند و رژیم‌هایی را به حکومت برسانند که وابسته به غرب باشند. از این رو، این‌گونه بود که «استعمار نو» پدید آمد.

ادگار موران، جامعه‌شناس فرانسوی، در خصوص علت پدیدار شدن این نوع استعمار می‌گوید: چون شیوه استعمار کهن منجر به این می‌شد که

مهم‌ترین موفقیت حضرت امام علیه السلام در برابر غرب این بود که تلاش کرد مفاهیم، ساختار و روش‌های اجرای اندیشه خود را خارج از مناظرهای آن‌ها در اندیشه غربی و حتی در جهت مخالف آن تنظیم کند.

مسلمانان نیستند، از این‌رو، خروجی آن نمی‌تواند به نفع اسلام ناب تعریف شده باشد، زیرا طراح هر سیستمی تلاش می‌کند به گونه‌ای سیستم خود را طراحی کند که خروجی آن به نفع خود و به ضرر دشمنش باشد. با این فرض، معظم‌له می‌دانست که به هر میزانی که کارآمدی نظام رقیب را به چالش کشد، در حقیقت، رقیب را ضعیف کرده است. یکی از مهم‌ترین و در عین حال مطمئن‌ترین راه‌هایی که می‌توان رقیب را ضعیف کرد و به چالش کشاند، این است که استاندارد عناصر درون نظام حاکم را به هم زد. بر این اساس، حضرت امام که می‌دانست که به هر میزان که موفق شود استانداردهای غربی را به هم زند، به همان میزان رقیب را تضعیف نموده است. از این‌رو برنامه‌های نظری و عملی خود را در جهت خروج از این نظام جهانی تنظیم کرد.

مهم‌ترین موفقیت حضرت امام علیه السلام در برابر غرب این بود که تلاش کرد مفاهیم، ساختار و روش‌های اجرای اندیشه خود را خارج از مناظرهای آن‌ها در اندیشه غربی و حتی در جهت مخالف آن تنظیم کند. در جهانی که ادبیات، ساختارهای سیاسی اجتماعی، نظام تعلیم و تربیت و... جهان شمول و تحت سیطره غرب قرار گرفته بود، حضرت امام به هیچ کدام از آن‌ها تن نداد. ادبیات سیاسی حاکم بر جهان، متشکل از مفاهیمی چون: احزاب، پارلمان، رأی‌گیری، دموکراسی و... بود اما حضرت امام که در آن زمان در نجف اشرف بودند، در مقام تئوری‌پردازی حکومت اسلامی، اصول یک حکومت اسلامی مطلوب را تبیین و ترسیم کردند که محصول این تلاش‌ها در دو کتاب بیع و ولایت فقیه گردآوری شده است اما جالب اینجاست که هیچ یک از آن مفاهیم حاکم در جهان حتی یک بار هم در منظومه فکری امام به کار نرفته است. حضرت امام مفاهیم کلیدی اندیشه سیاسی خود را برآمده از ادبیات دینی مانند مسجد، هیأت‌های مذهبی، بیعت، شورا، مستضعفین و... تنظیم کرده بودند و در ساختار سیاسی نیز، طرحی ریختند که هیچ معادل مشابهی در نظام سیاسی جهان وجود نداشت. نظام سیاسی ایشان، مبتنی بر ولایت فقیه بود؛ نظامی منحصر به فرد که در هیچ جای دنیای معاصر معادل نداشت و همچنین نهادهای هماهنگ کننده و تشکیل دهنده این نظام نیز، منحصر به فرد بودند؛ در هیچ نظام سیاسی در دنیا نهادهایی مانند کمیته امداد، جهاد سازندگی، دادگاه ویژه روحانیت، سپاه، بسیج، بنیاد شهید و جانبازان، بنیاد مستضعفین، و... معادل ندارند. این مفاهیم، ساختارها و نهادهای همه منحصر به فرد و ناشی از ابتکار خود حضرت امام در نظام‌سازی سیاسی وی می‌باشد. منحصر به فرد بودن مفاهیم، ساختارها و نهادهای نظام سیاسی حضرت امام، از جهات گوناگون توانست سیطره همه جانبه نظام استکباری غرب را به چالش بکشد، نظامی که تلاش کرده بود به ویژه از پایان قرن نوزدهم خود را به عنوان آخرین نسخه نظام‌های بشری تعریف کند. این مطلب در جای جای مطالب تئوریک و نظریه‌پردازان غربی خود را نمایان کرده است. برخی از آن‌ها از جمله، والرشتاین (در نظام واحد جهانی)، تافلر (در موج سوم)، هانتینگتون (در برخورد تمدن‌ها) و... اساساً مهم‌ترین تئوری‌های علمی خود را به اثبات این معنا اختصاص داده بودند اما پیروزی انقلاب اسلامی خط بطلانی بر تمام تئوری‌های پوسیده آنان بود.

ابرقدرت‌ها به حریم یکدیگر تجاوز کنند، به فکر افتادند تا مانع این امر شوند. از سوی دیگر به دنبال چاره‌های بودند تا منافعشان ابدی شود. به همین دلیل، شیوه استعمار نو و غیرمستقیم را پذیرفتند. این نوع از سلطه ابزار خاص خود را نیاز دارد:

۱. نفوذ در دستگاه سیاسی و از بین بردن استقلال کشورها.
۲. اعمال زور پنهان (قدرت امنیتی)
۳. زمینه‌سازی جنگ‌های داخلی بین کشورهای استقلال یافته
۴. حاکم کردن استبداد وابسته
۵. ایجاد وابستگی فرهنگی
۶. ظهور قهرمان‌ها و جریان‌های کاذب

کشور ایران نیز از سال ۱۲۸۸ شمسی محل فعالیت‌های فرماسونری جهت سیطره دادن نظام استکباری بر جامعه ایرانی شد اما به دلیل هرج‌ومرج درونی جریان ماسیونری (ژماسونی بیداری) موجب شد که نتوانند پروژه خود را به سرانجام برسانند. بنابراین حرکت خود را عوض کرده و رضاشاه را بر سر کار آوردند. پس از آن، از سال ۱۳۰۰ شمسی کشور ما با سرعت فوق‌العاده‌ای، به سمت تأسیس یک فرماسونی غرب‌زده شبه‌مدرن حرکت کرد.

سه نظام اصلی فرماسونی شبه‌مدرن در ایران

۱. نظام سیاسی: رژیم پهلوی مظهر و اراده‌ی سیاسی این نظام بود. در واقع رژیم پهلوی مادر این سیستم محسوب می‌شد چون توانست بقیه‌ی سیستم‌ها را نیز بسازد.
۲. نظام اقتصادی: این نظام کاملاً غرب‌زده و شبه‌مدرن بود. ریشه‌های این نظام، قبل از شکل‌گیری سیستم سیاسی و رژیم پهلوی در کشور وجود داشت. جوانه‌های سرمایه‌داری شبه‌مدرن از سال ۱۲۷۰ قمری در دوره‌ی ناصرالدین شاه پدید آمده بود، ولی هنوز بر اقتصاد کشور مسلط نشده بود.
۳. نظام فرهنگی: این نظام قوی‌تر از سیستم اقتصادی ماسونری بود و روشن‌فکرها مسئولیت هدایت آن را در کشور بر عهده داشتند. این سه نظام در کنار هم، کل فرماسونی غرب‌زده و شبه‌مدرن را در کشور ساخته و زمینه سیطره همه جانبه استکبار را بر جامعه ایرانی فراهم آوردند.

ظهور انقلاب اسلامی در دل سیطره استکبار جهانی

انقلاب اسلامی در دل سیطره استکبار جهانی که ذیل غرب مدرن قرار داشت، رخ داد. نظام جهانی به قدری به هم پیوسته بود که به هر گوشه‌ی از آن دست زده می‌شد، تمام آن به هم می‌خورد. ایران در میان این سیستم قرار داشت و در واقع کل این نظام، آن را احاطه کرده بود. انقلاب اسلامی در ایران در میان فعالیت گسترده فرماسونری غربی شبه‌مدرن شکل گرفت. این انقلاب از لحظه‌ی اول، در مقیاس جهانی و داخلی، توسط یک جهان متخاصم احاطه شده بود. این جهان به‌درستی درک کرده بود که انقلاب قصد دارد همه‌ی امور را تغییر دهد. حضرت امام علیه السلام نیک می‌دانست که طراح این سیستم جهانی حاکم بر دنیا،